

چهار ارزیابی جامعه‌شناختی از موقعیت زنان ایران (۸۴ - ۱۳۷۶)

حمیدرضا جلائی پور*

طرح مسئله: وضعیت و حرکت جمعی زنان ایران را در چارچوب کدام یک از مفاهیم تحلیلی جامعه‌شناختی می‌توان جای داد؟ در سالهای ۸۴ - ۱۳۷۶ (موسوم به دوران اصلاحات)، تلاش برای ارائه پاسخ به این سؤال منجر به درگرفتن یکی از مباحث جدی و مناقشه‌انگیز در عرصه عمومی ایران شد. روشن: این مقاله در پاسخ به این سؤال با تأسی به روش‌شناسی تحلیلی - تجربی و سرمشق «انتخاب عقلانی» چهارده روند مثبت و منفی را در میان زنان احصا و توصیف کرده است. آنگاه نشان داده است اولاً ارزیابی رایجی که حرکت و وضعیت جمعی زنان را به عنوان یک «مسئله اجتماعی» مورد تأیید قرار می‌دهد، کافی نیست؛ ثانیاً ارزیابی دوم و سوم که پویای زنان را یک «جنبش اجتماعی» و یک «جنبش جدید اجتماعی» (که مورد حمایت فمینیست‌های ایرانی است) می‌داند، قابل دفاع تجربی نیست. یافته‌ها و نتایج: این مقاله، در پایان، حرکت جمعی زنان را نه در سطح یک جنبش اجتماعی، بلکه در حد یک «مقاومت اجتماعی» ارزیابی می‌کند و سه حالت را برای آینده آن حدس می‌زند.

کلیدواژه‌ها: جنبش اجتماعی، فمینیست اصلاح طلب، مسئله اجتماعی، مقاومت اجتماعی

مقدمه

تحول یکصد سال اخیر ایران، که عمدتاً ناشی از اجرای سیاست‌های نوسازی دولتها و پیگیری مطالبات چهار جنبش اجتماعی^۱ بوده است، زندگی مردم خاصه زنان را به طور

* دکتر جامعه‌شناس، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، <jalaeipour@chamran.ut.ac.ir>

۱. منظور انقلاب مشروطه ۱۲۸۶، نهضت ملی ۱۳۳۰، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و جنبش اصلاحات ۸۴ - ۱۳۷۶ است.

اساسی دستخوش تغییر کرده است. البته در حال حاضر هیچ صاحب‌نظری مدعی نیست که نابرابریهای حقوقی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که زنان نسبت به مردان با آن روبه‌رو هستند چنان بهبود یافته است که فی‌المثل بتوان وضع آنان را با وضع زنان در جوامع مدرن دیگر که در رفع نابرابریهای جنسیتی کارنامه درخشان‌تری دارند (مانند کشور سوئیس) مقایسه کرد. در عین حال هیچ صاحب‌نظری هم نیست که تغییرات اجتماعی را که زنان در یکصد سال اخیر در معرض آن بوده‌اند و کوششهایی که برای بهبود وضع خود انجام داده‌اند، نادیده بگیرد و وضع آنان را با تاریخ پیشامدرن ایران مقایسه‌شدنی بداند. در حال حاضر، در عرضه عمومی ایران، نابرابریهایی که زنان از آن رنج می‌برند و در عین حال تواناییهایی که زنان به دست آورده‌اند، تبدیل به موضوعی گردیده که صاحب‌نظران را به بررسی و تنویریه کردن موقعیت و پویای جمعی زنان از منظرهای مختلف، از جمله از منظر جامعه‌شناختی، واداشته است.^۱ هدف اصلی این مقاله ارزیابی نگاههای موجود جامعه‌شناختی به حرکت جمعی زنان است. این مطالعه ابتدا چهارده روند نامتوازن در میان زنان را توصیف می‌کند، سپس با توجه به روندهای مذکور به‌طور مشخص به سه سؤال اصلی (که سه بحث مهم درباره زنان در عرصه عمومی ایران است) می‌پردازد: آیا موقعیت زنان به سطح یک مسئله اجتماعی ارتقا پیدا کرده است؟ آیا موقعیت زنان و حرکت جمعی آنان از سطح یک «مسئله اجتماعی» فراتر رفته و به یک جنبش اجتماعی تبدیل شده است؟ اگر در شرایط فعلی نمی‌توان تمام

۱. یکی از منابع قابل دسترسی، که به‌طور مستمر به این موضوع پرداخته، ماهنامه زنان از سال ۸۲ به بعد است. در آخرین شماره این نشریه در آبان ماه ۸۴، موضوع جنبش زنان مورد توجه قرار گرفته است. از میان کتابها و پایان‌نامه‌هایی که به‌طور مستقیم حرکت جمعی زنان ایران را مورد ارزیابی قرار داده باشد کتاب جنبش حقوق زنان در ایران است (ساناساریان: ۱۳۸۴). مطالعه مذکور حرکت جمعی زنان را تا آستانه انقلاب مورد بررسی قرار داده است ولی مقاله حاضر عمدتاً وضعیت زنان را پس از انقلاب، خاصه در دوران ۸۴-۱۳۷۶، مورد توجه قرار داده است.

ویژگیهای اصلی «جنبشهای اجتماعی» متعارف را در حرکت جمعی زنان تشخیص داد آیا ویژگیهای «جنبشهای اجتماعی جدید» در حرکت آنان تشخیص‌دانی نیست؟

(۱) چارچوب نظری

این مقاله رویکردی تحلیلی - تجربی به مسئله دارد. بدین معنا که نویسنده ابتدا برای فهم موقعیت کنونی زنان ایران از مفاهیم تحلیلی جامعه‌شناسی (مثل مسائل اجتماعی؛ جنبش اجتماعی؛ جنبش اجتماعی جدید و مقاومت اجتماعی) استفاده می‌کند و سپس برای بررسی مفاهیم مذکور به مصادیق و دلایلی اشاره می‌کند که برای خواننده مسموع و به‌لحاظ تجربی برای همه دسترس‌پذیر است.^۱ همچنین این مقاله از لحاظ سرمشکهای موجود (یا پارادایمهای رایج) در جامعه‌شناسی، به سرمشق «انتخاب عقلانی» نزدیک است. در سرمشق مذکور فرض بر این است که برای فهم و تبیین پدیده‌های اجتماعی و در اینجا برای فهم و تبیین «پویای جمعی زنان ایران» باید زنان را به‌عنوان افرادی که آگاهانه و مبتنی بر محاسبه هزینه و فایده عمل می‌کنند، در نظر گرفت. بر طبق سرمشق انتخاب عقلانی، سه دسته نظریه توسط صاحب‌نظران برای فهم حرکت‌های اجتماعی طرح شده است (Tilly, 1978; Zald and McCarty, 1979; Oberschall, 1973) که به تفصیل در کتاب جامعه‌شناسی جنبشهای اجتماعی مورد بحث قرار گرفته است (جلانی‌پور، ۱۳۸۱: ۵۴ - ۴۸).

(۲) روش

این پژوهش از روش کیفی استفاده کرده است. در این نوشته، نگارنده قصد ندارد ارزیابیهای خود از وضعیت زنان را به‌طور نتایج قطعی و مبتنی بر روش کمی و جامعه آماری نمایای زنان ایران در سراسر کشور ارائه دهد؛ بلکه می‌کوشد با اتکا به روش

۱. برای آشنایی با نمونه‌های متعددی از این گونه ارزیابیها به (لیتل، ۱۳۷۳: ۱۱۲ - ۱۰۴) مراجعه کنید.

کیفی، نشان دهد ارزیابیهای ارائه شده در این مقاله مباحثی مسموع هستند. به بیان دیگر، این مقاله مدعی «کفایت عینی» ارزیابیهای مطرح شده در آن نیست، بلکه ادعای «کفایت ذهنی» آنها را دارد. منظور از «کفایت ذهنی»^۱ این است که وقتی ادعا و دلایل تجربی مقاله از جانب خواننده مرور شود، قانع کننده، مسموع و قابل بررسی به لحاظ تجربی به نظر برسد. اما برای نشان دادن «کفایت عینی»^۲ دعاوی مقاله حاضر، انجام دادن تعدادی مطالعات کمی و پیمایشی^۳ مورد نیاز است. مقاله حاضر به روش کیفی تا سطح کفایت ذهنی پیش آمده است (برای آشنایی دقیق با دو مبحث کفایت ذهنی و عینی و روشهای کیفی و کمی در تحقیقات اجتماعی به Bryman, 2001: 28-32 رجوع کنید).

این پژوهش برای جمع آوری داده‌ها از روشهای مشاهده مستقیم، استفاده از منابع موجود (خاصه استفاده از مجموعه تحقیقات علوم انسانی، حوزه مسائل زنان، شامل هزار و صد صفحه، که توسط مرکز اطلاعات و آمار زنان منتشر شده است) و مصاحبه عمیق با سی نفر از زنان قشرهای مختلف شهری (۳۰ تا ۴۵ ساله) در تهران استفاده کرده است. ترکیب زنان مصاحبه شونده از این قرار است: پنج نفر از زنان مذهبی که همیشه در جلسات مذهبی زنانه شرکت می‌کردند؛ پنج فمینیست که در مطبوعات فعال بودند؛ پنج نفر از قشرهای پایین جامعه؛ پنج فروشنده مغازه؛ و پنج کارمند.

این بررسی ابتدا از سه مفهوم تحلیلی که در علوم اجتماعی، معانی گوناگون از آنها مراد می‌شود، استفاده کرده است. در اینجا مراد نگارنده از هر یک از این مفاهیم مشخص می‌شود. اول اینکه در این مقاله منظور از «فمینیست»، «فمینیستهای اصلاح طلب» است. فمینیستهای اصلاح طلب به مردان و زنانی گفته می‌شود که به برابری حقوقی زنان و مردان اعتقاد دارند و برای رفع وضعیت تبعیض آمیز زنان مبارزه می‌کنند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۷۸). دوم، منظور از «مسئله اجتماعی» وضعیتی است

1. Subjective Adequacy
2. Objective Adequacy
3. Survey

که سه ویژگی دارد: برای گروهی از افراد رنج‌آور است؛ عمومی است؛ و قربانیان این رنج احساس می‌کنند این رنج تقدیر آنها نیست و می‌توان آن را علاج کرد (Horton and Leslic, 1970). سوم، «جنبش اجتماعی» به وضعیتی گفته می‌شود که علاوه بر وجود یک یا چند مسئله اجتماعی، افراد آماده باشند برای بهبود یا تغییر این وضعیت رنج‌آور از علل اصلی این وضعیت آگاهی پیدا کنند، خود را برای رفع این وضعیت از طریق سازمانها و شبکه‌های غیرحکومتی سازمان دهند و برای نهادینه کردن خواسته‌های خود از چالش با حکومت یا مدافعان آن وضعیت رنج‌آور نهراسند (دیانی، ۱۳۸۳: ۲۵ - ۱).

این مقاله، ارزیابی خود را در قالب مفهوم چهارمی از موقعیت زنان و حرکت جمعی آنان ارائه می‌کند و نشان می‌دهد وضع زنان از سطح «مسئله اجتماعی» فراتر رفته است، اما در شرایط فعلی علاقه‌مندان به رفع نابرابریهای زنان (یا فمینیستهای ایرانی - اعم از اسلامی و لائیک - و زنانی که در معرض رنج و تبعیض‌اند)، نتوانسته‌اند این مسئله اجتماعی را تا سطح یک جنبش اجتماعی (چه از نوع متعارف و چه جدید آن) ارتقا دهند؛ تا با تکیه بر آن بتوانند امکان تحقق موقعیت برابری را برای زنان به حکومت بقبولانند. به تعبیر دیگر، موقعیت کنونی زنان ایران نه وضعیتی «جنبشی» بلکه حالت یک «پویش مقاومتی» را دارد. بدان معنا که مقاومت زنان در برابر ابعاد تبعیض‌آمیز جنسیتی از حرکت «در خود» به حرکت «برای خود» در جریان است اما در شرایط فعلی، نه پاسخ به مطالبات این مقاومت مورد توجه دولت است و نه هنوز مقاومت زنان به یک پویش از نوع جنبش اجتماعی تبدیل شده است.

۳ یافته‌ها

۳-۱ یافته‌های توصیفی

با نگاهی به زندگی و وضع زنان، حداقل سه روند مثبت و پنج روند منفی در میان زنان شایان ذکر است.

۱-۳-۱ روندهای مثبت

روند اول اینکه پس از انقلاب، تلقی امن شدن عرصه عمومی در میان زنان مذهبی رشدی فزاینده داشته است. پیش از انقلاب «بیرون خانه» برای بخش چشمگیری از جمعیت زنان خاصه بخش مذهبی جامعه، محیطی ناامن تلقی می‌گردید. تلقی منفی مذکور، یکی از موانع رشد زنان مذهبی (که بخش وسیعی از جامعه را تشکیل می‌دادند) در عرصه عمومی بود. مثلاً، خانواده‌های زیادی بودند که اگر با تحصیل دخترانشان در دبیرستانها مخالفتی نداشتند، حتماً برای رفتن آنها به دانشگاه موضع‌گیری می‌کردند. یکی از پیامدهای مثبت پیروزی انقلاب اسلامی برای زنان این بود که عرصه عمومی برای آنها امن تلقی شد و گویی همه با هم خواهر و برادر شدند (از سی نفر مصاحبه‌شونده، بیست و هشت نفر روند مذکور را تأیید می‌کردند).

روند دوم اینکه در جریان انقلاب و پس از آن بخش وسیعی از زنان مذهبی (خاصه زنان خانه‌دار) به عرصه سیاست توده‌وار کشیده شدند. به بیان دیگر، زنان نه فقط از خانه بیرون آمدند بلکه در صحنه سیاسی، بخش تعیین‌کننده‌ای از حامیان جنبش توده‌ای - اسلامی عظیم مردم ایران را تشکیل دادند. جنبشی که هدف تغییر حکومت پهلوی را تعقیب می‌کرد و پس از پیروزی انقلاب نیز هدف مبارزه با نفوذ آمریکا را در منطقه مدنظر قرار داده بود. صرفنظر از ارزیابی ما از دستاوردهای مثبت و منفی مبارزات مردم ایران در جریان این جنبش مردمی و انقلابی (و با آگاهی از اینکه زنان نقش محوری در رهبری جریان انقلاب نداشتند)، نکته حایز اهمیت در اینجا این است که بخش وسیعی از زنان مذهبی که تا قبل از انقلاب، خانه‌نشین بودند به حاملان پروژه سنگین تغییرات سیاسی در ابعاد ملی و بین‌المللی تبدیل شدند. هم‌اکنون نیز پس از گذشت نزدیک به سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، همچنان دو پدیده در ایران وجود دارد که حکایت از ادامه عمل سیاسی بخش وسیعی از زنان مذهبی می‌کند. پدیده اول حضور چشمگیر زنان در مناسبتهایی چون بزرگداشت انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن و اعلام حمایت از مردم مسلمان و آواره فلسطینی در روز قدس است که زنان تقریباً

نیمی از جمعیت میلیونی تظاهرکننده را تشکیل می‌دهند (جلائی‌پور، ۱۳۷۸: ۴۲ - ۳۶). پدیده دیگر تجربه‌های انتخاباتی زنان است. به‌طوری‌که مشارکت یا عدم مشارکت آنان در تجربه‌های انتخاباتی دوران اصلاحات به عنصری تعیین‌کننده تبدیل شده است. از یک طرف، زنان با مشارکت بیش از ۴۴ درصد در رخداد غیرمنتظره دوم خرداد سهیم بودند؛ در تشکیل مجلس ششم با اکثریت اصلاح‌طلب که حامی حقوق برابر زنان بود نقش داشتند؛ و خاتمی اصلاح‌طلب را برای بار دوم با رأی ۲۲ میلیونی به ریاست جمهوری فرستادند و از سوی دیگر وقتی مشارکت زنان شهری در انتخابات بعدی چشمگیر نبود مانند انتخابات دومین دوره شوراها، انتخابات مجلس هفتم و انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، اصلاح‌طلبان شکست خوردند و نمایندگانی که پیروز شدند، پیگیری مطالبات زنان و حقوق برابر آنان را در دستور کارشان قرار ندادند. ممکن است گفته شود که مشارکت سیاسی زنان همچنان توده‌ای است (دفتر امور بانوان، ۱۳۸۴: ۳۷ - ۳۵) با اینکه این سخن خالی از حقیقت نیست اما مشارکت توده‌ای زنان خود مقدمه‌ای است برای مشارکت سازمان‌یافته‌تر و مدنی‌تر. آمارهای موجود حکایت از حرکت توده‌ای مشارکت زنان به مشارکت سازمان‌یافته‌تر می‌کند. به‌عنوان نمونه در بین سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳ تعداد داوطلبان زن نمایندگی مجلس از ۳۵۱ به ۵۰۴ نفر؛ تعداد اعضای زن شوراها از ۱۳۷۳ نفر به ۲۳۳۸ نفر؛ تعداد زنان در سطوح مدیریتی از ۷۲۶ نفر به ۱۱۸۶ نفر؛ تعداد تعاونیهای زنان از ۵۰۸ به ۱۷۹۳ و تعداد سازمانهای غیردولتی زنان از ۶۷ به ۴۸۰ افزایش داشته است (مرکز اطلاعات و آمار زنان، ۱۳۸۲: ۶۳۰) و (شجاعی، ۱۳۸۴: ۱۶).

روند سوم، رشد فزاینده آموزش در میان زنان است. معمولاً در توضیح روند مذکور به همپا بودن حضور دختران در مقایسه با پسران در مدرسه، دبیرستان و خاصه گسترش تعداد آنان (بیش از ۶۰ درصد) در دانشگاههای کشور اشاره می‌شود (مرکز اطلاعات و آمار زنان، ۱۳۸۲: ۶۵۳ - ۶۴۹). اما موضوعی که مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که زنان تا حدودی بیش از مردان در معرض

آموزشهای غیرمستقیم قرار دارند. بدین معنا که زنان نسبت به مردان بیشتر از رادیو، تلویزیون، مجله، رمان، کتاب و سینما استفاده می‌کنند. این رسانه‌ها در تغییر دیدگاهها و انتظارات زنان نقش تأثیرگذار دارند (هر بیست و پنج نفر از زنان مصاحبه‌شونده روند مذکور را تأیید می‌کردند). مطالعات انجام‌شده که فعالیت فرهنگی زنان با مردان (در اموری چون استفاده از رسانه‌های مکتوب، صوتی و تصویری) را مقایسه کرده‌اند، نشان می‌دهد فعالیت فرهنگی زنان یا بیشتر از مردان یا با آنها مساوی است (رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۵۴ - ۳۷). یا آمار مرکز مشارکت زنان نشان داده است که در بین سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ تعداد ناشران زن از ۶۶ به ۱۰۳؛ تعداد زنان مؤلف از ۳۵۸ تا ۱۳۰۹؛ و تعداد زنان مترجم از ۲۱۴ به ۷۰۸ نفر افزایش یافته است.

روند چهارم رشد فزاینده زنان در عرصه فعالیت اقتصادی و کسب استقلال اقتصادی است. قبل از انقلاب از جمعیت ۳۶ میلیونی ایران، زنان ۷ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دادند و هم‌اکنون از جمعیت نزدیک به ۷۰ میلیون نفر، زنان بیش از ۱۵ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند (مرکز اطلاعات و آمار زنان، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

جدای از رشد مذکور، حضور زنان در عرصه اقتصاد خرد در بخش خصوصی جامعه نیز رشد فزاینده داشته است. با اشاره به پنج زمینه می‌توان رشد فزاینده مذکور را نشان داد. اول، حضور زنان در شغل‌های فروشندگی مغازه‌ها در شهرهای بزرگ است. قبل از انقلاب، کار زنان به‌عنوان فروشنده مغازه‌ها شیوع نداشت و امر ممدوحی نبود، اما هم‌اکنون نگاهی به مغازه‌ها در شهرهای بزرگ نشان می‌دهد که فعالیت زنان در آنها به امری عادی و رایج تبدیل شده است. دوم، حضور زنان و (فروش کارشان) در مقابل انجام دادن کارهای خانگی نیز رشدی فزاینده پیدا کرده است. قبلاً کار زنان در خانه‌ها به‌عنوان کاری پست (نوعی کارگری سطح پایین و کلفتی) محسوب می‌شد، اما هم‌اکنون، زنان دیپلمه و بالاتر از دیپلم آماده‌اند تا در قبال دریافت مزد به انجام دادن

«خدمات خانگی» مثل نظافت، آشپزی، مدیریت بچه‌ها و پرستاری مشغول شوند.^۱ زنان مذکور، لزوماً به‌عنوان قشرهای پایین جامعه محسوب نمی‌شوند بلکه این کارها به‌عنوان یک منبع درآمد برای آنها محسوب می‌شود. سوم، در دهه گذشته تعداد زیادی از زنان خانه‌دار و غیرخانه‌دار در بازار بورس، بانکها و خصوصاً حسابهای قرض‌الحسنه (و سایر فعالیتها) به‌دنبال فعالیتهای سرمایه‌گذاری و سودآور بوده‌اند.^۲ در صورتی که دل‌مشغولی زنان در گذشته جمع‌آوری طلا و جواهرآلات (و تا حدودی ملک و املاک) بود. چهارم، یکی از اقدامات جمعی زنان مذهبی، برگزاری جلسات و سفره‌های مذهبی در خانه‌ها است که از فامیل و همسایه‌ها تشکیل می‌شود. تشکیل مرتب این جلسات مذهبی زنانه در یک سنت ریشه‌دار و فراگیر در اغلب قشرهای متوسط روبه‌پایین و بالای شهری ریشه دارد. نکته ظریف اینکه در حاشیه جلسات و سفره‌های مذهبی، زنانی هستند که ضمن انجام دادن مراسم دینی از کسب و کار هم غفلت نمی‌کنند. در حاشیه همین جلسات مذهبی، کالاهایی را که در سفرهای زیارتی یا سیاحتی (در سفر به کیش و قشم و یا سفر به کره، مالزی و ترکیه) خریداری کرده‌اند به معرض فروش می‌گذارند (ازهیجده مصاحبه‌شونده‌ای که تجربه شرکت در جلسات مذهبی مذکور را داشتند، تجربه خرید و فروش اجناس را در حاشیه سفره‌های مذهبی تأیید می‌کردند).

۱. یکی از دلایلی که باعث می‌شود تعداد بیشتری از قشرهای شهری روزنامه همشهری را خریداری کنند، آگهیهای متنوعی است که همه‌روزه در شصت صفحه ضمیمه این روزنامه است. مردم از طریق آگهیهای این روزنامه دست به خرید و فروش کالا، وسایل نقلیه، خانه و خدمات می‌زنند و یکی از موضوعات پرطرفدار آن آگهیها مربوط به ارائه‌دهندگان و نیازمندان خدمات خانگی است (نگاه کنید به صفحات آگهی روزنامه همشهری).

۲. به‌عنوان نمونه در سال ۸۳ با مراجعه به بازار بورس در تهران مشاهده می‌شد که زنان بخشی از مراجعه‌کنندگان هر روزه این بازار را تشکیل می‌دهند. همین وضع در صفهای طویل بانکها هنگام فروش اوراق بهادار یا ثبت‌نام پیش فروش تلفن همراه مشاهده‌پذیر بود و هست؛ بانک کشاورزی به‌منظور حمایت از اشتغال زنان دو طرح به نامهای «طرح حمایت از زنان سرپرست خانوار روستایی» و «طرح ایران» را به اجرا درآورده است (فرهنگ و پژوهش، ۱۳۸۲: ۳۹).

بدین ترتیب غیر از رشد حضور زنان در عرصه رسمی اقتصاد، پنج مورد مذکور نشان می‌دهد میل به عمل اقتصادی خاصه میل به استقلال اقتصادی در میان زنان به یک روند جدی و گسترده در جامعه تبدیل شده است. در صورتی که در گذشته خاصه در میان زنان قشرهای مذهبی، تکیه‌گاه اصلی اقتصادی زنان یا شوهرانشان یا فرزندان ذکورشان و یا ارث پدری آنها بود.

روند پنجم رشد فزاینده در جذب خدمات بهداشتی و درمانی توسط زنان است. زنان هم کارگزاران اصلی عرصه بهداشت و درمان‌اند و اکثر کارمندان بیمارستانها و مراکز خدمات درمانی را تشکیل می‌دهند و هم به‌طور جدی‌تری از خدمات سازمانهای بهداشتی و درمانی استفاده می‌کنند. ذکر سه شاهد، این وضع را روشن می‌کند. یک، قبلاً استفاده از خدمات بهداشتی و درمانی در مراحل حاملگی زنان بیشتر مورد استفاده زنان شهری قرار می‌گرفت ولی هم‌اکنون زنان روستایی یکی از مشتریان جدی مراکز بهداشتی و درمانی هستند.^۱ دوم، در زمینه آموزش امور بهداشتی و اقدامات پیشگیرانه از بیماریها، زنان بیشتر از مردان به مراکز درمانی مراجعه می‌کنند. به‌عنوان نمونه، مراجعه زنان برای انجام تست سرطان سینه و آزمایشات مربوط به قلب و عروق به مراتب بیشتر از مراجعه مردان برای تست پروستات و قلب و عروق است. یا چک‌آپ‌های سالانه، تنظیم وزن، آگاهی از میزان فشار خون، مهار میزان قند خون، رسیدگی به وضعیت سفتی و پوکی استخوانها و جلوگیری از انواع بیماریهای آرتروز از جانب زنان بیش از مردان مورد توجه قرار می‌گیرد.^۲

روند ششم رشد تفریحات و استفاده از ساعات فراغت در میان زنان است. قبلاً

۱. به‌عنوان نمونه در روستاهای بالای صد خانوار در استان ایلام - که یکی از استانهای محروم کشور است - چنین استقبالی از جانب زنان از مراکز بهداشتی انجام می‌گیرد (مسئولان مرکز بهداشتی در پنج روستا در مصاحبه با نگارنده در خرداد ۸۴ این استقبال زنان روستایی را تأیید می‌کردند).

۲. برای نمونه نگاهی به صف روزانه مراجعان آزمایشگاه مرکزی در تهران (یکی از آزمایشگاههای اصلی و مشهور تهران) نشان می‌دهد که تعداد زنان مراجعه‌کننده دو برابر مردان است.

تفریحات زنان در ضمن تفریحاتی که در درون خانواده انجام می‌شد صورت می‌گرفت و سهم این تفریحات برای زنان که مسئول بچه‌ها و تمهید امور خانه بودند، بسیار کم بود. در صورتی که هم‌اکنون استفاده مستقل زنان از اوقات فراغتشان به یک روند تبدیل شده است. هم‌اکنون طبق نظرسنجیها دومین خواست زنان در شهرهای بزرگ امکانات ورزشی و تفریحی مخصوص زنان است (مرکز اطلاعات و آمار زنان، ۱۳۸۲: ۱۱۳۰). در محلات شهرهای ایران، هم‌اکنون اختصاص محله‌های کوچکی در خانه‌ها توسط بخش خصوصی برای بدنسازی زنان حتی در شهرهای سنتی و مذهبی به یک پدیده رویت‌شدنی تبدیل شده است.^۱ همچنین کوهنوردیها، کویرنوردیها و مسافرت‌های دسته‌جمعی توریستی و زیارتی هم‌اکنون توسط اکیپ‌های مستقل زنان به‌عنوان یک پدیده رایج درآمده است.^۲

روند هفتم، پدیده «رسیدن به خود» در میان زنان است. قبلاً «رسیدن به ظاهر خود» در میان دخترانی که در آستانه ازدواج بودند، صورت می‌گرفت. ولی هم‌اکنون در بخش قابل توجهی از زنان شهری رسیدن به خود، از نوجوانی تا دوران پیری را در بر می‌گیرد. زنان وارد عرصه عمومی شده‌اند و می‌خواهند به چشم دیگران خوب بیایند. قبلاً در محافل مذهبی، زنی که ازدواج کرده بود و در بیرون به خودش می‌رسید، تقبیح می‌شد ولی اکنون این مسئله به امری رایج و معمولی تبدیل شده

۱. به‌طور مثال در مرکز شهر مذهبی و سنتی کاشان، در محله پایین‌دست بازار و در جمعیتی حدود پنج هزار نفر، بیش از سه محل به این نوع ورزشها توسط بخش خصوصی اختصاص داده شده است و این امر نشان می‌دهد که ارائه خدمات ورزشی به زنان در بخش غیردولتی جامعه، حتی در بخش سنتی آن، طرفدار پیدا کرده است.

۲. مسئولان سه دفتر مسافرتی در شمال تهران، خیابان انقلاب و در منطقه نارمک تهران (در خرداد ۸۴) تأیید می‌کردند که مسافرت‌های روزانه به یک پدیده رایج تبدیل شده است. به‌علاوه در بازه زمانی ۱۳۸۲ - ۱۳۷۶ تعداد اماکن ورزشی دولتی از ۱۴۳ به ۴۵۸۰؛ تعداد اماکن ورزشی خصوصی از ۲۳۹۵ به ۳۹۳۹؛ تعداد مربیان ورزشی زن از ۱۳۱۳۳ به ۳۲۴۶۶؛ و تعداد ورزشکاران تحت پوشش سازمان تربیت بدنی از ۸۹۳۰۰ به ۱۲۷۳۰۰۶ نفر افزایش یافته است (همان: ۱۰۵۱).

است. جراحی لثه‌ها، کاشت دندان، جراحی برای برداشتن چربیهای اضافی بدن، جراحی روی بینی و زیرچشمها به منظور زیبایی از رایج‌ترین جراحیها در میان قشرهای متوسط زنان شهری ایران است. به طوری که هم‌اکنون، مراکز جراحی اختصاصی فقط به منظور انجام دادن اقدامات مذکور در شهرهای بزرگ تشکیل شده است. اغلب مشتریان پزشکان تغذیه و رژیمهای غذایی، زنان هستند. هم‌اکنون زنان برخلاف گذشته زیر بار کارهای سنگین خانه نمی‌روند و مثل گذشته وسایل سنگین را جابه‌جا نمی‌کنند. زنان وقتی حامله می‌شوند گویی اتفاق جدیدی در خانواده افتاده و انتظار این است که دیگر اعضای خانه این وضعیت جدید را درک کنند. در صورتی که در گذشته، حاملگی پیاپی زنان پدیده خاصی در خانواده محسوب نمی‌شد و اعضای خانواده فقط در ده روزی که زنان وضع حمل می‌کردند رعایت حالشان را می‌کردند (بیش از ۲۲ نفر از مصاحبه‌شوندگان، روند فزاینده «رسیدن به خود» را تأیید می‌کردند ولی نسبت به وجود این روند در میان قشرهای پایین جامعه مشکوک بودند).

روند هشتم، رشد «فردیت» در میان زنان است. ویژگی مذکور با ویژگیهایی که مطرح شد و خاصه با رشد آموزش، در معرض رسانه‌ها بودن و رشد استقلال اقتصادی در میان زنان تقویت می‌شود. رشد «فردیت» حداقل در سه جنبه زندگی زنان به خوبی خود را نشان داده است که وجه نخست، انتخاب همسر است. اگر در گذشته، خصوصاً در خانواده‌های مذهبی، انتخاب همسر بیشتر متأثر از مصحلت‌جویی پدران و مادران بود در حال حاضر انتخاب و رضایت دختران و پسران یکی از شرایط اغلب ازدواجها است (اغلب مصاحبه‌شوندگان خصیصه مذکور را تأیید می‌کردند). همین‌طور در مواقعی که خانواده‌ها با بحران داخلی روبه‌رو می‌شوند برخلاف گذشته این فقط مردان نیستند که از حق طلاق استفاده می‌کنند بلکه زنان نیز (با مکانیسم شرط گذاشتن در هنگام ازدواج و اخذ وکالت بلاعزل از داماد) از این حق استفاده می‌کنند. دوم، برخلاف گذشته که بار مادی زندگی و زحمات آن در داخل خانه به طور سنتی بر دوش خانمها

بود، هم‌اکنون مدیریت کار در درون خانه‌ها (حداقل در قشرهای متوسط جدید) مشارکتی‌تر شده است. زن خانه ممکن است همچنان مدیر خانه باشد و همچنان از دیگران زحمت بیشتر بکشد اما دیگران نیز (از جمله همسر) خود را موظف می‌دانند که در کارهای خانه از جمله ظرفشویی و بچه‌داری به میزان بیشتری مشارکت کنند. سوم، زنان نسبت به رفتارهای دینی، آگاهانه‌تر، انتقادی‌تر و بازاندیشانه‌تر عمل می‌کنند و مثل گذشته بر طبق عادت رفتار نمی‌کنند، مثلاً بعضی از خانمها نوع حجاب رایج را پذیرفته‌اند و با اینکه در عرصه‌های آموزش و اشتغال فعالند، حجاب رایج را حتی در گرمای تابستان رعایت می‌کنند. اما گروهی دیگر از خانمها اگر ترس از نظارت سازمانهای حکومتی نباشد، حجاب رایج را رعایت نمی‌کنند (پنج نفر از مصاحبه‌شوندگان می‌گفتند اگر مطمئن بودیم که مأموران انتظامی با ما برخورد نمی‌کنند، روسری به سر نمی‌کردیم).

روند نهم، نقش تعیین‌کننده زنان در تربیت و آینده فرزندان خانواده‌های ایرانی است. خانواده‌های ایرانی در مقایسه با خانواده‌های جوامع غربی، غیر از وظایف مرسوم خانواده‌ها، وظایف سایر نهادهای جامعه را در زمینه‌هایی چون آموزش، اشتغال، تأمین اجتماعی و امور مربوط به ساعات فراغت را نیز بر عهده دارند؛ یعنی این خانواده‌ها هستند که باید بار تحصیلی فرزندان خود را تا دانشگاه و بعد از آن به دوش بکشند، اگر فرزندانشان کار پیدا نکردند برای اشتغالشان تقلا کنند؛ و یا اگر در معرض آسیبهای اجتماعی (مثل اعتیاد) قرار گرفتند، هزینه آن را متقبل شوند. تحمل بار مضاعف بر دوش خانواده‌ها، ویژگی اغلب خانواده‌های ایرانی، اعم از طبقه متوسط پایین و بالای شهری است (اغلب مصاحبه‌شوندگان خصیصه مذکور را تأیید می‌کردند). فقط خانواده‌هایی که با مشکل مفرط فقر یا اعتیاد دست به گریبانند قادر نیستند چنین مسئولیت مضاعفی را به دوش بکشند. لذا در ایران، بیشترین بار جامعه بر روی خانواده‌هاست و زنان در چنین خانواده‌هایی نقش محوری دارند.

۲-۱-۳) روندهای منفی

در برابر تئوریه روند مثبت مذکور، پنج روند منفی نیز در میان زنان تشخیص دادنی است. روند اول اینکه به رغم مشارکت زنان در جریان انقلاب اسلامی و در عرصه‌های آموزش و اشتغال، آنان از لحاظ حقوقی نسبت به مردان از وضعیت تبعیض‌آمیز رنج می‌برند. برای مثال، پیش از انقلاب طبق قانون، تشخیص حضانت فرزندان زوجهای مطلقه به دادگاه سپرده شده بود، ولی هم‌اکنون، حضانت بر عهده پدر است؛ دیه زنان با مردان متفاوت است؛ سهم ارث زنان از مردان کمتر است؛ زنان برای مسافرت باید از شوهران خود مجوز کتبی داشته باشند و قوانین از زنان و دخترانی که در خانه در معرض خشونت قرار می‌گیرند به طور صریح دفاع نمی‌کند (مرکز آمار و اطلاعات زنان: ۹۰۲ - ۸۹۰).

روند دوم این است که در مضمون برنامه‌هایی که از طریق دستگاههای اصلی فرهنگساز مثل شش کانال سراسری تلویزیونی و دهها شبکه رادیویی پخش می‌شود با فرهنگ مردسالاری مبارزه نمی‌شود. همچنین در محتوای مطالبی که در کتابهای وزارت آموزش و پرورش برای بیست میلیون دانش‌آموز نوشته شده است درمان بیماری ریشه‌دار مردسالاری به طور اساسی مورد توجه قرار نگرفته است. نسبت به سنن قومی و ملی که مروج مردسالاری است حساسیتی نشان داده نمی‌شود. این اندیشه که در جامعه مدرن‌زنها و شوهرانشان راهی ندارند جز اینکه به عنوان افراد صاحب حق و تکلیف با هم تفاهم، توافق و مدارا داشته باشند با صراحت تبلیغ نمی‌شود و به طور غیرمستقیم، مردان به عنوان تکیه‌گاه زنان مطرح می‌شوند (در جریان مصاحبه‌ها وقتی از تبلیغات و متون درسی مردسالارانه سخن به میان آمد، یازده نفر از آنها اصلاً به این موضوع توجه نکرده بودند و نوزده نفر دیگر نیز نتوانستند حتی یکی از سریالهای تلویزیونی را مثال بزنند که در آن بر حقوق برابر زنان و مردان تأکید شده باشد). نتایج یک مطالعه درباره نقش تبعیض جنسیتی در تصاویر کتابهای دوره ابتدایی نشان می‌دهد که تصاویر زنان یک چهارم مردان

است؛ بیشتر تصاویر زنان مربوط به درون خانه است؛ در فعالیتهای حرفه‌ای و سیاسی - اجتماعی زنان بسیار کمتر به تصویر کشیده شده‌اند (صداقت / زاهد، ۷۴ - ۱۳۷۳: ۵۶ - ۵۱).

روند سوم این است که زنان در استفاده از فرصتهای مدیریتی، اقتصادی و اجتماعی در معرض تبعیض‌اند. زنان عملاً نمی‌توانند به سطوح بالای تصمیم‌گیری در سازمانهای دولتی راه پیدا کنند و یا نمی‌توانند قاضی و رئیس‌جمهور شوند. زنان برای پیدا کردن شغل مناسب، حداقل سی درصد کمتر از مردان مزد می‌گیرند و به بیگاری گرفته می‌شوند. زنان از امکانات عمومی (مثل امکانات ورزشی، هنری و کتابخانه‌ای) به حد چشمگیری بی‌بهره‌اند (فرشاد مهر، ۱۳۸۳: ۱۳۶) و (زاهدی، ۱۳۸۱: ۵۳ - ۶۶).

روند چهارم این است که بیشتر قربانیان «مصیبت‌های پنهان» در جامعه از میان زنانند. مصیبت‌های پنهان، مصیبت‌هایی است که در جامعه وجود دارد ولی در آمار رسمی و افکار عمومی به‌صورت مستند مورد توجه و بحث قرار نمی‌گیرد. گفته می‌شود در ایران بین ۲/۵ تا ۵ میلیون معتاد وجود دارد. اگر حداقل این تعداد را در تعداد اعضای خانواده آنها (حدود ۴ نفر) ضرب کنیم، حدود ده میلیون نفر از جمعیت ایران در معرض نابسامانیهای شدید ناشی از اعتیاد هستند که مصیبت‌های پنهان درون این خانواده‌ها عمدتاً به دوش زنان است. بدین معنا که این مادران و دختران خانواده‌های معتاد هستند که در معرض عصبانیت و خشونت مردان معتاد در هنگام خماری قرار می‌گیرند؛ این زنان هستند که از تحصیل و دیگر فرصتهای مشروع محروم می‌شوند؛ به خودفروشی کشیده می‌شوند؛ حداقل هزینه‌های امرار معاش آنها صرف خرید مواد مخدر می‌شود؛ از سوءتغذیه رنج می‌برند و به قاچاقچی‌گری و دزدی کشیده می‌شوند.^۱ در ایران گفته می‌شود بین پنج تا هشت میلیون نفر زیر خط فقر قرار دارند که زنان آنها بیشتر

۱. پنج نفر از مصاحبه‌شوندگان شخصاً آزار و اذیت از جانب مردان را تجربه کرده بودند و هجده نفر از مصاحبه‌شوندگان نقل‌قول‌های زیادی را که حکایت از مصیبت‌های پنهان، در خانواده‌هایی که معتاد داشتند، شنیده بودند. متقابلاً چهار مصاحبه‌شونده از سی نفر، مردان خود را اذیت و آزار داده بودند.

آسیب‌پذیرند. بیشتر افسردگیها و خودکشیها در میان زنان است. قربانیان بیماریهای مقاربتی و ایدز بیشتر زنانند (همان: ۳۹۵ - ۳۷۱).

روند پنجم ضعف در آمادگی سازمانهای دولتی، نهادهای مدنی و گروههای خودیاری برای مقابله با آسیبها و مصیبتهای مذکور است. سازمان بهزیستی و سازمان تأمین اجتماعی به‌عنوان دو سازمان دولتی و محوری در رسیدگی به زنان آسیب‌دیده با مشکلات مالی و ساختاری روبه‌رو هستند. سازمانهای مدنی نیز کمتر به فعالیتهای عملی و خیریه‌ای و امدادی می‌پردازند؛ حتی در زمینه‌گروههای خودیاری توسط نهادهای مدنی، هیچ‌گونه تحقیقاتی حتی به‌صورت توصیفی انجام نشده است.

۳-۲ یافته‌های تحلیلی

۳-۲-۱ مشکلات زنان به‌عنوان یک مسئله اجتماعی

هم‌اکنون می‌توان با آگاهی از روندهای مثبت و منفی در میان زنان، موقعیت کنونی آنها را روشن‌تر کرد. در جامعه‌شناسی برای اینکه از یک پدیده اجتماعی به‌عنوان یک «مسئله اجتماعی» یاد کنند، حداقل باید از سه ویژگی برخوردار باشد. اول، آن مسئله باید «رنج‌آور» باشد؛ دوم، عده زیادی از افراد جامعه از چنین رنجی احساس ناراحتی کنند، و سوم، احساس رنج صرف کافی نیست بلکه قربانیان این رنجها باید این تلقی را داشته باشند که می‌توانند این رنجها را «علاج» کنند. لذا احساس توانمندی برای درمان رنج، از ویژگیهای مهم یک «مسئله اجتماعی» است. از این منظر به‌طور قاطع می‌توان گفت وضع زنان در ایران معاصر در سطح یک مسئله اجتماعی (و عمومی) است. زیرا عده زیادی از زنان از شرایط تبعیض‌آمیزشان (با توجه به روندهای منفی مذکور) رنج می‌برند و سطح آگاهی و تجربی آنها به حدی رسیده است (با توجه به روندهای مثبت) که از این وضعیت تبعیض‌آمیز عبور کنند. به‌عبارت دیگر برخلاف زمانهای گذشته که نسلهای پی‌درپی زنان، قربانی تبعیض می‌شدند ولی با آن «می‌ساختند»، امروز

تعداد زیادی از زنان زیر بار این وضعیت نمی‌روند و به دنبال تغییر وضع موجود خود هستند. در اینجا این سؤال ظریف پیش می‌آید که آیا چنین وضعیتی در میان زنان، حرکت جمعی آنها را از یک مسئله اجتماعی به یک جنبش اجتماعی تبدیل نخواهد کرد؟ ارائه پاسخ قطعی به این سؤال از منظر جامعه‌شناختی دشوار است. چرا که ظهور جنبشهای اجتماعی، فقط محصول اراده فعالان و حاملان آن جنبش برای حل «مسائل اجتماعی» نیست، بلکه معمولاً بستگی به فرایندهای پیچیده‌ای از تعامل فعالان یک جنبش با شرایط و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه دارد. به عبارت دیگر جنبش اجتماعی فقط توسط فعالان آن «آورده» نمی‌شود بلکه عوامل شناخته‌شده و نشده‌ای در کار است که باعث می‌شود یک جنبش «بیاید». در ظهور یک جنبش، وجود مسئله یا مسائل اجتماعی و عمل فعالان آن، فقط شرط لازم و نه شرط کافی است (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۴۳ - ۱۳).

۳-۲-۲) موقعیت زنان به مثابه یک جنبش اجتماعی

روندهای نه‌گانه مثبتی که زنان ایران تجربه کرده‌اند، فمینیستهای ایرانی (اعم از مذهبی و لائیک) را بر آن داشته است که پویش کنونی زنان ایران را فراتر از یک مسئله اجتماعی بدانند و قاطعانه اعتقاد داشته باشند که جامعه ایران در کنار سایر جنبشهای ملی و اقشاری با جنبش قشرهای زنان نیز روبه‌رو است. در اینجا قبل از ادامه بحث و ارزیابی جنبشی بودن موقعیت کنونی زنان، ضروری است که منظور خود را از طیف فمینیستهای ایرانی با سه توضیح روشن کنم. اول اینکه فمینیستهای ایرانی یک‌شبه به وجود نیامده‌اند و ریشه‌های آن حداقل به یکصد سال پیش برمی‌گردد (ساناساریان: ۱۳۸۴). دوم، منظور از اقدامات فمینیستهای ایرانی، طیف متنوعی از اقدامات کسانی است که حداقل در شش لایه به طرق مختلف در دفاع از حقوق زنان فعالیت کرده و می‌کنند. لایه اول لایه حکومتی است، مانند مرکز امور

مشارکت زنان در ریاست جمهوری؛ اداره کل دفتر امور زنان در وزارت کشور؛ و مراکز پیگیری امور زنان در سایر وزارتخانه‌ها و مراکز استانها در دوران اصلاحات (۸۴ - ۱۳۷۶). لایه دوم، فعالیت تعدادی از زنان مجلس ششم شورای اسلامی و عضو شوراهای شهر و روستا در سراسر کشور بود، همچنین کمیته امور زنان در حزب مشارکت که هوادارانی در مراکز استانها نیز دارند. لایه سوم، فعالیت NGOهای زنان است که بعضی از آنها فعال‌ترند و نشستهای ماهانه‌ای نیز برگزار می‌کردند. قبل از سال ۷۶ تعداد آنها کمتر از هفتاد و در سال ۸۴ تعدادشان بیشتر از ۴۸۰ شده است. چهارم، فعالیتهای مطبوعاتی نویسندگانی است که در *فصلنامه فرزانه*، *فصل زنان*، *پژوهش زنان*، *ماهنامه زنان* و در روزنامه‌های اصلاح‌طلب مشغول فعالیت بوده و هستند و حدود پنج سایت اینترنتی را نیز هدایت می‌کنند. لایه پنجم، شامل فعالیتهای هنری است که دو زمینه آن حایز اهمیت است. اول آن دسته از فیلمهای سینمایی است که مستقیماً مسائل زنان یاران را مورد توجه قرار داده است. دوم، زمینه ادبیات - خصوصاً *رمان* - که توسط زنان نوشته شده و در میان آنان مخاطبان زیادی پیدا کرده است. به‌عنوان نمونه از صد نویسنده کتاب پرفروش داستانی هشتاد و یک نفر آنها از زنان هستند.^۱ لایه ششم، مربوط به فعالیت فکری و پژوهشی در مراکز مطالعات زنان در بعضی از دانشگاههای کشور و همچنین فعالیت پاره‌ای از جامعه‌شناسان و اساتید زن دانشگاهی در داخل و خارج کشور است (هر پنج فمینیست مصاحبه‌شونده شش لایه مذکور را تأیید می‌کردند). توضیح سوم اینکه فمینیستهای ایرانی در این شش لایه دارای گرایشات ایدئولوژیک و عقیدتی گوناگونی هستند که از لحاظ تمایزیابی عقیدتی، اجتماعی و سیاسی مراحل اولیه خود را می‌گذرانند. البته به یک معنا و به‌طور اجمالی می‌توان گفت حضور

۱. از نظر امیدعلی احمدی که درباره «مصرف ادبی ایرانیان» تحقیق کرده است، نشانه‌های جدی از فردگرایی در این ادبیات وجود دارد (روزنامه *ایران*، ۸۴/۱۰/۱).

فمینیست‌هایی که بر مسلمانی خود نیز تأکید دارند در لایه‌های اول و دوم بیشتر از سایر لایه‌ها است و برعکس، حضور فمینیست‌هایی که بر مواضع عقیدتی خود تأکید خاصی ندارند در لایه‌های دیگر بیشتر است.

اما چرا پوشش و حرکت جمعی زنان ایران یک «جنبش اجتماعی» نیست؟ پوشش زنان وقتی یک «جنبش» محسوب می‌شود که توانسته باشد حداقلی از ویژگی‌های مشترک در جنبش‌های اجتماعی را به دست آورد. از منظر جامعه‌شناختی، سه ویژگی ذیل حداقلی است که در تمام جنبش‌هایی که تاکنون اتفاق افتاده، قابل ردیابی است. اول، جنبش‌های اجتماعی از شبکه‌ای غیررسمی (عمدتاً غیرحکومتی) از روابط متقابل میان تعدادی از افراد، گروه‌ها و سازمان‌های فعال تشکیل می‌شود. دوم، جنبش‌های اجتماعی از طریق یک گفتمان آگاهی‌بخش در حامیان خود، روشنگری، هویت، شور و امید برای رسیدن به هدفی مشترک ایجاد می‌کند. سوم، جنبش‌های اجتماعی در فرایند تغییرات اجتماعی (و تغییر وضع تبعیض‌آمیز موجود) از لحاظ «سیاسی» یا «فرهنگی» با مخالفان خود حتی اگر در حکومت سنگر گرفته باشند، وارد مبارزه و آماده پرداخت هزینه می‌شود (دیانی، ۱۳۸۳: ۲۵ - ۱).

هنوز نمی‌توان در پوشش زنان ایران به‌طور هم‌زمان سه ویژگی فوق را مشاهده کرد. در شهرهای بزرگ ایران، عمدتاً در تهران، افراد و تعدادی از تشکلهای غیردولتی هستند که برای بهبود وضع زنان فعالیت می‌کنند. اما هنوز در میان «هواداران» فمینیست‌های ایرانی فرایند آگاهی‌بخشی و هویت‌بخشی و فرایند مبارزه سیاسی یا فرهنگی فراگیری شکلی نگرفته است و زنان ایران همچنان با شرایط تبعیض‌آمیز به‌صورت انفرادی و در خود مبارزه می‌کنند یا همچنان با شرایط نابرابر موجود می‌سازند. به‌عنوان نمونه، اگر دو مؤلفه اخیر در پوشش زنان ایران فعال بود، صدای اعتراض آنها هنگام عدم تصویب قانون منع تبعیض علیه زنان که از سوی شورای نگهبان (در تابستان ۸۲) رد شد به گوش بخش قابل توجهی از جامعه می‌رسید. وزارت بهداشت و درمان نمی‌توانست از

طرح «سه‌می‌بندی» آموزش پزشکی به ضرر زنان سخنی به میان آورد.^۱ اگر جنبش زنان وجود داشت، تغییر نام مرکز مشارکت زنان ریاست جمهوری به مرکز خانواده، پس از نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی اصولگرایان رادیکال با مخالفت روبه‌رو می‌شد؛ یا اگر جنبش زنان فعال بود در جریان انتخابات مذکور دو کاندیدایی که از حقوق زنان بیشتر دفاع می‌کردند (مصطفی معین و هاشمی رفسنجانی) رأی بیشتری می‌آوردند و در انتخابات شکست نمی‌خوردند.^۲

استدلال فوق را به نحوه دیگر و با توضیحی درباره نقش حاملان و فعالان جنبش می‌توان دنبال کرد. زیرا «حاملان»، نقشی محوری در تکوین جنبشها و از آن جمله در جنبش زنان دارند. حاملان، همان کسانی هستند که فقط از تبعیض علیه زنان رنج نمی‌برند بلکه با فعالیت فکری - علمی، فردی - جمعی و محفلی - سازمانی، در راه رفع تبعیض می‌کوشند و با عوامل و نهادهای استحکام‌بخش تبعیض مبارزه می‌کنند. به

۱. برای آگاهی از وقایع مربوط به طرح سه‌می‌بندی وزارت بهداشت به روزنامه‌های ایران در شهریور ۸۲ مراجعه کنید.

۲. در مقابل چهار حادثه مذکور، فمینیستهای ایرانی به استقبال پرشور زنان و مردان در فرودگاه مهرآباد از خانم شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۳ (و چند تجمع دیگر در سال ۸۴) اشاره می‌کنند. به نظر نگارنده این استقبالها به‌رغم گستردگی‌اش، علامت ظهور جنبش اجتماعی زنان نبوده. بلکه فقط نشاندهنده فعال شدن تشکلهای فمینیستی در ایران است که خود این روند، همچنان که اشاره شد، گام مثبتی است. گفته می‌شود در جریان استقبال مذکور بیش از بیست تشکل و مؤسسه، زنان را برای استقبال دعوت کرده بودند که عبارت بودند از (۱) انجمن حمایت حقوق زنان؛ (۲) مرکز فرهنگی زنان؛ (۳) سایت زنان ایران؛ (۴) مرکز کارورزی سازمانهای غیردولتی ایران؛ (۵) مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی و آموزشی رشدیه؛ (۶) جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست؛ (۷) انجمن تنظیم خانواده جمهوری اسلامی؛ (۸) حامیان نگاه سبز؛ (۹) فصلنامه فرزانه؛ (۱۰) انجمن روزنامه‌نگاران زن؛ (۱۱) گروه نوآوران پارس؛ (۱۲) کانون هستی‌اندیش؛ (۱۳) انجمن توسعه مشارکت فرهنگی زنان؛ (۱۴) انجمن حمایت و یاری آسیب‌دیدگان اجتماعی؛ (۱۵) انجمن حمایت از کودکان و نوجوانان (توان‌یاب)؛ (۱۶) مؤسسه مادران امروز؛ (۱۷) مرکز آموزش جامعه مدنی؛ (۱۸) مؤسسه پژوهشهای آموزش پویا؛ (۱۹) مؤسسه پژوهش کودکان دنیا؛ (۲۰) شورای کتاب کودک و (۲۱) بنیاد پژوهش تاریخ ادبیات کودک و نوجوان و [...].

زبان دیگر، «حاملان» کسانی هستند که قصد دارند یک یا چند مسئله اجتماعی - در اینجا مسئله زنان را - به یک جنبش اجتماعی تبدیل کنند تا با «قدرت اجتماعی» ناشی از جنبش، حقوق پایمال شده و شرایط نابرابر جنسیتی را، که معمولاً از سوی قدرت سیاسی و قدرت نهادهای مرد و پدرسالار تغذیه می‌شوند، برطرف کنند. مفهوم «حاملان جنبش»، دربرگیرنده چهار دسته از افراد مختلف جامعه در جریان جنبش زنان است. دسته اول، همان فعالان اصلی و یا «هسته پیش‌برنده» مطالبات زنان در جامعه، در جریان پویای زنان است. این عده معمولاً کسانی هستند که اولاً خودشان نسبت به وضعیت زنان و راه‌های برون‌رفت از آن آگاهی دارند و با گفتمانها، نظریه‌ها و راهبردهای فمینیستی نیز آشنا هستند. ثانیاً از توانایی بسیج و هدایت زنان به‌منظور آگاه‌سازی و توانمندسازی نسبت به استیفای حقوقشان برخوردارند. تاکنون، هیچ جنبش زنان را در دنیا نمی‌توان سراغ گرفت که از هسته بسیج‌کننده و هدایت‌کننده برخوردار نبوده باشد. معمولاً این دست از حاملان، در جامعه به‌عنوان فمینیست (به‌معنای مدافعان حقوق و شرایط برابر زنان با مردان) معروف‌اند. آنها از برجسب فمینیست نه‌تنها شرمند نیستند، بلکه به آن می‌بالند و افتخار هم می‌کنند و تقریباً تمام وقت خود را به مبارزه در راه رهایی زنان اختصاص می‌دهند. در جنبش زنان، «تعداد» افراد دسته اول از حاملان اهمیت ندارد بلکه «کیفیت» این افراد در فهم اوضاع و احوال جامعه و جهان و میزان توانایی آنها در سازماندهی و اتخاذ راهبردهای مناسب در جهت کسب مطالبات زنان اهمیت دارد.

دسته دوم، «هواداران» فمینیستها هستند. هواداران ممکن است کیفیت دسته اول را نداشته باشند و تمام وقت خود را در خدمت اهداف فمینیستی مصروف نکنند، اما معمولاً به فراخوانهای گوناگون دسته اول (مثل کمک مالی، اختصاص وقت، شرکت در اجتماعات و مناسبتها و ...) پاسخ می‌دهند. این عده از پرداخت هزینه، حداقل برای اولین بار، نگرانی ندارند. دسته سوم از حاملان، «علاقه‌مندان» به شعارهای فمینیستی هستند. این عده برخلاف دسته دوم نیرو و وقت زیادی برای مطالبه‌خواسته‌های

فمینیستی نمی‌گذارند ولی «دوست» دارند که اهداف فمینیستها در جامعه تحقق پیدا کند و اگر برای آنان زمینه نگران‌کننده‌ای به وجود نیاید، آماده همدردی و تشویق (مثل رأی دادن به نمایندگان آنها) فمینیستها هستند.^۱ دسته چهارم، شامل انبوه میلیونی «بی‌طرفان» در جامعه است. بی‌طرفان در جامعه غرق در زندگی خود هستند، ولی اگر بنابه عللی فکر کنند بازار حاملان دسته اول و دوم (و بعد سوم) در جامعه گرم شده و رونق گرفته است و در شرایطی که نشانه‌های پیروزی آنها به چشم بیاید، به احتمال زیاد به پویش زنان می‌پیوندند. معمولاً اگر دسته اول و دوم حاملان، بتوانند جامعه را به این مرحله حتی برای یک بار، ارتقا دهند، آنگاه می‌توانیم خبر از خیزش جنبش زنان در جامعه بدهیم. بنابراین توجه به لایه‌های تشکیل‌دهنده «حاملان»، نشان می‌دهد که هواداران و علاقه‌مندان (و تحت شرایطی، انبوه بی‌طرفان) حقوق زنان تحت عنوان کلی «حاملان» نیز جای می‌گیرند ولی باید به تفاوت‌های آنها برای درک یک جنبش توجه داشت.^۲

بدین ترتیب در ذیل تقسیم‌بندی فوق بهتر می‌توان به این سؤال پاسخ داد که چرا تاکنون در ایران پویش زنان به جنبش زنان تبدیل نشده است. زیرا هنوز مدافعان حقوق و شرایط برابر زنان، از اینکه خود را آشکارا با عنوان فمینیست (طرفداران حقوق برابر زنان و مردان) هویت‌یابی کنند و به جامعه بشناسانند، ابا دارند.^۳ این بدین معنا است که

۱. تفاوت دسته دوم با سوم را با تمثیل ذیل بهتر می‌توان روشن کرد. دسته دوم مثل هواداران تیمی هستند که حاضرند برای تشویق اعضای تیمشان حتی در سرمای زمستان به ورزشگاه بروند و تیمشان را تشویق کنند تا بر رقیب پیروز شود. اما دسته سوم همان علاقه‌مندان هستند که فقط پای تلویزیون می‌نشینند و از تیمشان طرفداری می‌کنند.

۲. تقسیم حاملان جنبشها به چهار دسته، مبتنی بر مطالعه نگارنده از تجربه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و جنبش اصلاحات (دوم خرداد) در سال ۱۳۷۸ است. این دو مطالعه را در کتاب در دست چاپ جنبشهای متأخر / ایران (۱۳۸۴ - ۱۳۵۴) آورده‌ام.

۳. نگارنده برای این ادعای خود شواهدی دارد که به چند نمونه اشاره می‌کند. مدتهاست که با کوشش مدافعان مسلمان حقوق زنان در کمیته زنان یکی از احزاب اصلاح‌طلب منشور زنان تهیه شده است؛ با اینکه

«هواداران» و «علاقه‌مندان» از هسته بسیج‌گر و هدایت‌کننده در جامعه محرومند و جمعیت بی‌طرف هم به زندگی خود ادامه می‌دهد و در جامعه هم خبری از جنبش زنان نیست. اتفاقاً در صورت فعال شدن دسته اول حاملان، شرایط اجتماعی جامعه ایران (مانند روندهای مثبت ۹گانه)، زمینه فعال شدن جدی دسته دوم و سوم را فراهم کرده است.

البته اینکه چرا مدافعان حقوق زنان، یا دسته اول حاملان، از کاربرد واژه فمینیست (طرفداران حقوق زنان) در ایران نگرانی دارند و خود را با این واژه هویت‌یابی نمی‌کنند، دلایل گوناگونی دارد که به چهار دلیل آن اشاره می‌کنم. دلیل اول اینکه مدافعان حقوق زنان فکر می‌کنند فمینیسم با «نهاد خانواده» که برای قوام جامعه جنبه بنیادی دارد، در تعارض است. لذا ترجیح می‌دهند که خود را با واژه‌ای که «مسئله‌دار» است هویت‌یابی نکنند. اما این نگرانی عمدتاً ناشی از بی‌توجهی به محتوای اصلی گفتمانها و مطالبات فمینیستی در دو‌یست سال گذشته است. عمده فمینیست‌ها نه با نهاد خانواده که با نوع خانواده «مردسالار» ضدیت دارند و به جای آن بر «خانواده مدنی و دموکراتیک» تأکید می‌کنند.^۱ فقط در معدودی از شاخه‌های فرعی گفتمانهای فمینیستی

این منشور نمونه یک منشور فمینیستی اصلاح‌طلبانه از جانب مسلمانان ایرانی است، اغلب تهیه‌کنندگان آن از کاربرد واژه «فمینیسم» خودداری می‌کنند. نمونه دیگر، خانم شیرین عبادی، برنده جایزه نوبل صلح جهانی است. ایشان با اینکه بیش از دو دهه برای احقاق حقوق زنان فعالیت کرده است، همچنان خود را فمینیست نمی‌نامد. نمونه دیگر خانم رخشان بنی‌اعتماد کارگردان سینماست که اغلب فیلمهای تأثیرگذارش، دفاع از حقوق زنان است، ولی از کاربرد واژه «فمینیسم» اکراه دارد (با این همه ادعای نگارنده این نیست که یکایک مدافعان زنان در ایران چنین می‌کنند بلکه عده‌ای هم هستند که باصراحت خود را فمینیست می‌دانند ولی هنوز این استفاده در میان فعالان تأثیرگذار رایج نشده است).

۱. خانواده دموکراتیک یعنی خانواده‌ای که همه اعضای آن، اعم از زن و شوهر و فرزندان، در آن احساس وظیفه می‌کنند و با توافق و رضایت کارهای خانه میان آنان تقسیم می‌شود. نقد خانواده مردسالار و تأکید بر خانواده دموکراتیک، یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه‌های جدید دموکراسی است - مانند نظریه دموکراسی عاطفی. برای آشنایی مختصر با این تحولات به (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۳۸ - ۱۱۹) نگاه کنید.

است که از «ضدیت با خانواده» سخن می‌رود. ظریف اینکه گرایش افراطی فمینیستی در کشورهای غربی هم نتوانسته‌اند خود را در حد و اندازه یک جنبش اجتماعی و سراسری ارتقا دهند و معمولاً در اندازه‌های یک «فرقه اجتماعی» درجا زده‌اند. دلیل دوم اینکه آن شاخه از فمینیسم که بر «آزادی بدن» تکیه می‌کند این نگرانی را در میان مدافعان زنان ایجاد می‌کند که فمینیسم باعث رشد و گسترش بی‌بند و باری و یا «اباحه‌گری» است. این نگرانی نیز پایه محکمی ندارد. اولاً حرف اصلی گفتمانها و مطالبات فمینیستی، گسترش اباحه‌گری نیست. آنها در تندترین ارزیابیهایشان فقط می‌گویند «لذت جنسی»، هم حق مرد و هم حق زن است، اما در خانواده‌های مردسالار فقط «لذت‌جویی مردان» مورد توجه قرار می‌گیرد. ثانیاً فساد و بی‌بندوباری جوامع مردسالار کمتر از جوامع دموکراتیک نیست ولی چون این اباحه‌گری در بخشهای پنهان جامعه است و دیده نمی‌شود، عده‌ای نتیجه می‌گیرند که گویی این پدیده وجود ندارد و اباحه‌گری فقط خاص جوامع غربی است - یعنی جوامعی که در آن فمینیستها نیز فعالند. ثالثاً، جامعه‌ای که در آن زنان و مردان از حقوق و شرایط برابر برخوردار باشند (حداقل در تئوری)، برآیندهای ناخواسته‌ای دارد که با یک جامعه مردسالار متفاوت است. اما این وضعیت به هیچ‌وجه دلیل نمی‌شود که ما فمینیسم را به اباحه‌گری تقلیل دهیم. چنین تقلیل بی‌پایه‌ای مثل تقلیل آثار دموکراسی به «ارتداد» و تقلیل آثار صنعت به «دود ماشین» و یا تقلیل دین اسلام به «مسلك القاعده و بن‌لادن» است.

سومین دلیل این نگرانی بی‌پایه، مربوط به سوابق مارکسیستی بخشی از فمینیستها در دهه‌های اخیر در کشورهای غربی است. اولاً شاخه اصلی فمینیسم، فمینیستهای اصلاح‌طلب بوده‌اند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۹۷ - ۲۷۸). ثانیاً فمینیستهای چپ، فقط فمینیستهای مارکسیست - لنینیست (که همه اغلب از این شاخه چپ واهمه دارند) نیستند. فمینیستهای چپ میراث‌بر سوسیالیسم اروپایی و سوسیال دموکراسی نیز هستند و شاخه چپ افراطی و ضدخانواده فمینیست نیز هیچ‌وقت از حد یک «فرقه» عبور نکرده‌اند. ثالثاً، فمینیسم هم مثل دموکراسی (در عالم سیاست) با چپ و راست همراه

بوده است و به همان دلیلی که ما نمی‌توانیم «دموکراسی» را به چپ استالینی تقلیل دهیم، فمینیسم را هم نمی‌توانیم به یک شاخه با گرایش خاص محدود کنیم. آخرین دلیل نگرانی این است که در جامعه ایران، یک گرایش بنیادگرای مذهبی بر بخشهایی از دولت پنهان مسلط است و اگر کارگزاران آن، فضای داخلی و بین‌المللی را مساعد ببینند، اوضاع را بر «فمینیستها» تنگ خواهند کرد. لذا حتی زنان معتقد به فمینیسم، احتیاطاً خود را فمینیست نمی‌نامند.

۳-۲-۳) موقعیت زنان به‌عنوان یک جنبش اجتماعی جدید

گفته می‌شود موقعیت و پوشش کنونی زنان اگرچه دارای ویژگیهای جنبشهای اجتماعی متعارف (همچنان‌که اشاره کردیم) نیست از ویژگیهای جنبشهای اجتماعی جدید برخوردار است. بعضی از محققان زن از همین زاویه معتقدند که می‌توان از فعالیتهای زنان ایران تحت عنوان یک جنبش اجتماعی جدید یاد کرد (صادقی، ۱۳۸۴: ۵۱ - ۴۶). گفته می‌شود ممکن است زنان در ایران مثل جنبشهای متعارف اجتماعی به‌صورت دسته‌جمعی هویت‌یابی و اعتراض نکنند و مستقیماً حکومت را زیر فشار قرار ندهند. اما زنان ایران به‌صورت انفرادی نسبت به وضع تبعیض‌آمیز خود اعتراض دارند و سعی می‌کنند با مراجعه به سازمانها و نهادهای حکومتی، حقوق خود را ایفا کنند. این حرکت فردی، که بدون اطلاع از یکدیگر صورت می‌گیرد، یک نتیجه جمعی دارد و آن هم یک جنبش اجتماعی جدید است. از نظر این محققان، بهترین نمونه در این حرکت فردی زنان که نتایج جدی اجتماعی دارد موضوع طلاق است. به‌عنوان نمونه، فاطمه صادقی تأکید می‌کند «برخلاف جنبشهای اجتماعی نوع متعارف در جنبشهای اجتماعی جدید، علاقه به منفعت شخصی و اقدام رهایی‌بخش فردی جای علاقه به امر عمومی و اقدام رهایی‌بخش جمعی را می‌گیرد. علاقه به منفعت شخصی، انگیزه نخست عامل کنش فردی است که به‌عنوان برآیند، پیامد سیاسی و اجتماعی به‌دنبال دارد. زیرا انبوهی از افراد به‌صورت مستقل و جداگانه و انفرادی، دست به اقدامی مشابه می‌زنند که در آن

هیچ نفعی جز منفعت شخصی ندارند، اما برآیند این اقدامات شخصی، افزایش چشمگیر در مطالبات مشابه از جانب افراد اجتماع است که به مسئولان و سیاست‌گزاران هشدار می‌دهد» (صادقی، ۱۳۸۴: ۵۱ - ۴۶۹).

وی همچنین می‌گوید «مطابق آمارهایی که طی سالهای اخیر در مورد رشد طلاق منتشر شده است، گویای این واقعیت است که آمار طلاق در سالهای اخیر به‌طرز حیرت‌انگیزی رشد یافته است (بنابر برخی آمار، رشدی معادل ۱۱ درصد در سالهای اخیر در مقایسه با سالهای پیش داشته) ... به عبارت دیگر در مدت زمان مشخص با افزایش بی‌سابقه آمار طلاق مواجه می‌شویم که اگرچه مجموعه‌ای از اقدامات فردی بوده، نتیجه‌ای اجتماعی را به دنبال داشته است ... به عبارت دیگر، برای زنانی که به قصد تقاضای طلاق به دادگاه خانواده مراجعه می‌کنند، ضرورتاً آگاهی از اینکه به‌عنوان جنس زن به آنها ظلم می‌شود و آنها را در شرایط ناعادلانه قرار می‌دهد موضوعیت ندارد. آنچه انگیزه اصلی به‌شمار می‌رود، خواست فرد برای خلاص شدن از شرایطی است که اتفاقاً افراد را نخست بر آن وامی‌دارد که به نهادهای قانونی و دولتی مراجعه و تظلم‌خواهی خود را به آنها منتقل کنند نه اینکه درصدد پیوستن به یک جنبش اجتماعی فمینیستی برای ایجاد و تغییر در قوانین و ساختارهای پدرسالار باشند» (همان).

برخلاف نظر فوق، نگارنده معتقد است در جامعه ایران از پدیده تقاضای طلاق از جانب زنان نمی‌توان به یک جنبش اجتماعی جدید راهبر شد. زیرا سه ویژگی که در عبارت سوم این نوشته برای جنبشهای اجتماعی ذکر شد هم ویژگیهای مشترک جنبشهای اجتماعی متعارف و هم جنبشهای اجتماعی جدید است. در جامعه‌شناسی، ویژگیهای تایپ ایده‌آل جنبشهای اجتماعی متعارف را از جنبشهای کارگری اروپا و ویژگیهای تایپ ایده‌آل جنبشهای اجتماعی جدید را از جنبشهای زنان پس از ۱۹۶۰ اقتباس کرده‌اند. دو نوع جنبش مذکور در سه ویژگی (که قبلاً ذکر شد) با هم مشترک‌اند؛ ولی در هشت ویژگی به شرح ذیل متفاوت‌اند. یک، از نظر هدف، جنبش کارگری در پی «نظارت بر دولت» بود درحالی‌که جنبش زنان به دنبال حضور برابر،

آگاهانه، خودمختارانه و کثرت‌گرایانه در جامعه مدنی بود. دوم، تهدید اصلی در جنبش نخست، از جانب سرمایه‌داری افسارگسیخته و در جنبش اخیر، از سوی دستگاه عریض و طویل اداری و دولتی فرض می‌شد. سوم، ماهیت جنبش نخست، سیاسی است اما ماهیت دیگری عمدتاً فرهنگی - اجتماعی است و فعالان جنبش به دنبال بازتعریف مجدد سیاست هستند نه لزوماً گرفتن کرسیهای سیاسی حکومتی. چهارم، سازماندهی جنبش کارگری از طریق احزاب متمرکز و سلسله‌مراتبی با تکیه بر اتحادیه‌های صنفی صورت می‌گرفت درحالی‌که در سازماندهی جنبش زنان، شبکه‌های غیر سلسله‌مراتبی و شبکه‌هایی از افراد همفکر و همدرد نقش داشتند. پنجم، تاکتیکهای جنبش نخست، مشارکت در انتخابات و یا دست زدن به اعتصابات جمعی بود در صورتی‌که جنبشهای نوع دوم از تاکتیکهای تظاهرات پراکنده، نمایش سبکهای زندگی متفاوت در عرصه عمومی استفاده می‌کردند. ششم، از لحاظ جهتگیری بین‌المللی، جنبشهای نوع اول به دنبال متوازن کردن همبستگی جهانی با احساسات ناسیونالیستی بودند در صورتی‌که در جنبش نوع دوم، فعالان آن اعتقاد به عمل محلی (البته با دیدی جهانی) داشتند. هفتم، رهیافت جنبش نخست به دموکراسی معمولاً سوسیال‌دموکراسی است در صورتی‌که در جنبش نوع دوم رهیافت دموکراسی مشورتی غالب است (یعنی دموکراسی مبتنی بر رأی را قابل دستکاری می‌دانند و از دموکراسی ای دفاع می‌کنند که مبتنی بر تلاش افراد رأی‌دهنده است). هشتم، در جنبشهای نوع اول بر حقوق شهروندی برای گسترش و توسعه شهروند لیبرال (یعنی گسترش حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی برای همه اعضای جامعه) و در جنبش دومی به افزایش حقوق گروهی و حقوق عمومی انسانها تأکید می‌شود. نهم، پایگاه اجتماعی جنبشهای نوع اول طبقه کارگر و روشنفکران سوسیالیست از طبقات دیگر است در صورتی‌که در جنبشهای نوع دوم پایگاه اجتماعی آنها طبقه متوسط شهری (خصوصاً کارمندان یقه سفید، متخصصان، فارغ‌التحصیلان دانشگاهها و کارگران یقه آبی) است (Faulks, 1999: 96). همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، ویژگیهای مذکور نشان می‌دهد جنبشهای متعارف و جدید با هم

متفاوت‌اند ولی در اینکه هم جنبش متعارف و هم جدید برای «جنبش» بودن نیازمند ویژگی‌هایی چون شبکه‌ای از روابط متقابل میان تعدادی از افراد، گروه‌ها و سازمانها (خواه رسمی یا غیررسمی)؛ گفت‌وگو و هویت آگاهی‌بخش؛ چالش فعالان جنبش از لحاظ «سیاسی» یا «فرهنگی» با مخالفان خود چه در سطح دولت چه در سطح نهادهای جافتاده اجتماعی هستند، اشتراک دارند.

۳-۲-۴) پویای زنان از مقاومت (در خود) به مقاومت (برای خود)

اگر موقعیت و حرکت جمعی زنان از سطح یک «مسئله اجتماعی» فراتر است، اگر هنوز به این مسئله اجتماعی (با توجه به روندهای منفی مذکور) از سوی دولت پاسخ داده نمی‌شود و اگر هنوز این مسئله اجتماعی در سطح یک جنبش اجتماعی (چه از نوع متعارف و چه از نوع جدید) برای کسب مطالبات خود ظاهر نشده است باز این سؤال همچنان وجود دارد که موقعیت زنان را در چه سطح و مقوله جامعه‌شناختی می‌توان جا داد؟ به نظر می‌رسد می‌توان در حال حاضر پویای و موقعیت جمعی زنان ایران را از «مقاومت در خود» به «مقاومتی اجتماعی و برای خود» در حرکت دید. این «مقاومت اجتماعی» اگرچه در دوران اصلاحات (و به آن اشاره شد)، رشدی رو به جلو داشت، هنوز این مقاومت نه از سوی دولت به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفته و مطالبات آن پاسخ داده می‌شود و نه به یک جنبش اجتماعی (چه نوع متعارف و چه نوع جدید آن) تبدیل شده است. مقاومت اجتماعی مذکور در جمعیت هفتاد میلیونی ایران متنوع و عمدتاً در قشرهای متوسط شهری در جریان است. حداقل سه علامت نشان‌دهنده این مقاومت اجتماعی است. همان‌طور که دیدیم، علامت اول، میل فزاینده زنان به آموزش رسمی و غیررسمی است که به‌رغم مشکلات اقتصادی که زنان طبقه متوسط پایین در این راه با آن روبه‌رو هستند وجود دارد. علامت دوم، میل زنان به کسب استقلال اقتصادی حتی در شرایطی که نرخ کار آنها ارزان است و غیر از کار بیرون باید در خانه هم کار

کنند. علامت سوم اینکه شرایط نامطلوب در درون بخشی از خانواده‌ها از جانب زنان تحمل نمی‌شود و خواهان طلاق هستند که در مطالعه صادقی به آن اشاره شده بود. در گذشته زنان تابع اصل «ساختن و صبر کردن» تحت هر شرایط تبعیض‌آمیزی بودند، اما هم‌اکنون چنین اصلی در روابط خانوادگی مسلط نیست. اما چرا مقاومت اجتماعی زنان از حرکتی در خود (مثل تقاضا برای طلاق، یا فعالیت هم در بیرون خانه و هم در خانه) به حرکت «برای خود» در حرکت است؟ بهترین دلیل برای این وضعیت، فعالیت روبه‌گسترش زنان فمینیست و مخاطب پیدا کردن آنان است. همان‌طور که در عبارت سوم همین نوشته ذکر شد، فعالان و مدافعان حقوق برابر زنان و مردان (یا فمینیستهای ایرانی) در شش لایه در فعالیت‌اند و با تکیه بر تواناییهای زنان، خواهان رفع شرایط تبعیض‌آمیز از زندگی آنان هستند و در راه آگاهی‌بخشی به زنان می‌کوشند.

جریان متنوع فمینیست ایرانی، دو موضوع را در فعالیتهای خود مورد توجه قرار داده است. اول، آنها مهم‌ترین نیروی بازدارنده زنان را وجود «خانواده مردسالار» می‌دانند که در آن برتری مرد بر زن طبق گفتمان مرسوم پدرسالاری توجیه و تثبیت می‌شود. برابر این «فرهنگ و گفتمان مرسوم» ارجح است که زن در خانه باشد، به امر مهم تربیت فرزند بپردازد، امور خانه از ظرفشویی و پخت غذا تا دهها کار ریز و درشت دیگر را سامان دهد و نیازهای جنسی مرد را برآورده کند. در مقابل، مرد نیز در بیرون خانه زحمت می‌کشد و نان‌آور خانه است و قدرتی است که اعضای بی‌پناه خانواده می‌توانند به آن تکیه کنند و آرام بگیرند. از نظر فمینیستهای ایرانی روندهای مثبت ۹۰گانه زمینه‌ساز افزایش آگاهی زنان و به‌تدریج باعث استقلال شغلی و اقتصادی زنان می‌گردد و آنان را از موقعیت نان‌خور خانواده به سطح یک شریک اقتصادی و اجتماعی ارتقا می‌دهد. این وضعیت جدید پایه‌های خانواده مردسالار و «گفتمان مرسوم» آن را با یک چالش جدی روبه‌رو کرده و زمینه را برای رشد خانواده‌های مدنی و دموکراتیک فراهم کرده است. توجه دوم فمینیستهای ایرانی به وضعیت حقوقی و

قانونی تبعیض‌آمیز موجود است. آنها خواهان تغییر این وضع هستند. به همین دلیل در دوران اصلاحات به اقدامات اصلاحی اصلاح‌طلبان امید بسته بودند.^۱

۴) نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

با توجه به مباحث عبارت دوم، وضعیت زنان را نمی‌توان فقط در سطح یک «مسئله اجتماعی» خلاصه کرد. با توجه به مباحث عبارتهای سوم و چهارم برخلاف نظر فمینیستها، وضعیت زنان ایران در یک وضعیت «جنبشی» نیست. با توجه به مباحث عبارت پنجم اگر قبول کنیم که حرکت جمعی زنان از حرکتی در خود به حرکتی برای خود در حال تغییر است، این سؤال پیش می‌آید که برای این پویا و حرکت زنان چه افقی را می‌توان حدس زد؟ به نظر می‌رسد در آینده مقاومت و پویا زنان به یکی از حالات سه‌گانه ذیل نزدیک شود. در حالت اول، ممکن است در آینده توجه به مسئله زنان به مسئولان سیاسی ایران تحمیل شود و آنان را مجبور کند برای «بهبود وضع زنان» به اصلاحات حداقلی دست بزنند، مثلاً در قلمرو حقوق زنان گامهایی بردارند و سبکهای زندگی مختلف زنان را در جامعه تحمل کنند. با شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، فرایند اصلاحات از طریق قانونگذاری و اصلاحات اداری، حتی در محدوده و توان مجلس ششم، کند می‌شود. ولی «مسئله زنان» در ایران آنقدر پُردامنه است که حتی اصول‌گرایان رادیکال را به حداقلی از بازگرداندن حقوق آنها وادار کند. (البته اگر گرایش رادیکال فمینیستی، از آن نوعی که هم‌اکنون در بخشی از فمینیستهای اروپایی شاهد آن هستیم در میان فمینیستهای ایرانی، از طریق گرفته‌برداری غیرحلاجی شده از منابع خارجی و از طریق فشار از بیرون

۱. نگارنده دو برداشت مذکور را از مطالعات مدافعان حقوق زنان که در دو سال گذشته در ماهنامه زنان آمده است، به دست آورده است. همچنین نگارنده رشد خانواده مدنی را در مقاله‌ای به نام «چرا خانواده مدنی در ایران رهایی‌بخش است؟» مورد بررسی قرار داده است (جلانی‌پور، ۱۳۸۵: ۳۳ - ۲۸).

مرزهای ایران، فعال شود این احتمال وجود دارد که همین اقدامات رادیکال منجر به اقدام اصول‌گرایان ایران به تهییج احساسات مذهبی مردم گردد و فمینیست‌های ایرانی را مرعوب کند که حتی بالاجبار، حوزه نهادهای مدنی را به طرف خانه‌هایشان ترک کنند.

حالت دوم اینکه اگر در آینده و بنا به هر دلیل و شرایطی، دموکراسی خواهی ایرانیان به‌بار نشیند و گذار دموکراسی در ایران صورت گیرد (یعنی امکان اجرای انتخابات آزاد و منصفانه فراهم شود؛ حکومت قانون نقض نشود و ...)، آنگاه «پویش زنان» این فرصت را پیدا خواهد کرد که با مطالباتش (یعنی کسب حقوق برابر) از سوی حکومت به‌تدریج پذیرفته شود و یا در غیر این صورت به یک جنبش اجتماعی دموکراتیک برای پیگیری مطالباتش تبدیل شود. حالت سوم، اگر اصول‌گرایان رادیکال بخواهند سیاست‌های تندی را در عرصه بین‌المللی دنبال کنند و تهدیدات جهانی ادامه یابد، ممکن است وضعیت جامعه ایران به وضعیتی هرج‌ومرج‌طلبانه نزدیک شود، آنگاه در چنین وضعیتی پویش زنان ممکن است خود را نه در کیفیت یک جنبش دموکراتیک زنان بلکه در سطح یک جنبش پوپولیستی بروز دهد، مثلاً هزاران نفر زن که هم‌اکنون در ماشین، روسری سر نمی‌کنند به نشانه اعتراض در خیابانها نیز چنین کنند. ولی، با توجه به ویژگی جامعه ایران، بعید است که این جنبش پوپولیستی بتواند در جهت مطالبات عمیق زنان مثل تضعیف مردسالاری و تأمین حقوق و شرایط برابر اجتماعی، گام‌های جدی و پایدار بردارد. زیرا پس از ظهور یک جنبش پوپولیستی زنانه این امکان وجود دارد که جامعه مذهبی و مردسالار ایران، حتی بدون کمک حکومت در رویارویی با این حرکت زنان، یک جنبش پوپولیستی و مذهبی و محافظه‌کار حتی با اقدامات زنان علیه زنان به راه بیندازد. بنابراین از میان حالات سه‌گانه مذکور، ممکن است در حالت اول و دوم فرصتی برای حل مسئله زنان ایجاد شود ولی حالت سوم فقط در کوتاه‌مدت، موجب شادی فمینیست‌های رادیکال می‌شود اما در میان مدت می‌تواند منجر به بروز یک جنبش واپس‌گرایانه زنان در برابر پویش مدنی و برابری طلب زنان شود.

- آبوت، پاملا و والاس، کلر. (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی زنان*، (منیژه نجم عراقی)، تهران، نشر نی.
- جلائی‌پور، حمیدرضا. (۱۳۷۹)، *دولت پنهان*، تهران، طرح نو.
- جلائی‌پور، حمیدرضا. (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی جنبشهای اجتماعی تهران*، طرح نو.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، (بهار ۱۳۸۵)، *چرا خانواده مدنی در ایران رهایی بخش است؟*، *مجله زنان*، شماره ۱۳۰، تهران، صص ۳۳ – ۲۸.
- دلاپورتا، دوناتلا و دیانی، ماریو. (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر جنبشهای اجتماعی*، (محمدتقی دلفروز)، نشر کویر، تهران.
- رجب‌زاده، احمد. (۱۳۸۱)، *مقایسه فرهنگی زنان و مردان در ایران*، خانه پژوهش فرهنگی، سال هفتم، دوره جدید، شماره ۳، پاییز ۸۱.
- زاهدی، شمس‌السادات. (۱۳۸۱)، *تغییرات جایگاه شغلی زنان دانشگاه در یک دهه*، *پژوهش زنان*، دوره ۱، شماره ۴، تابستان ۸۱.
- ساناساریان، الیز. (۱۳۸۴)، *جنبش حقوق زنان در ایران*، (نوشین احمدی خراسانی)، تهران، اختران.
- شجاعی، زهرا. (۱۳۸۴)، *۸ سال کار برای زنان ... (گفتگو با زهرا شجاعی)*، *مجله زنان*، سال چهاردهم، شماره ۱۲۱، خرداد ۸۴.
- صادقی، فاطمه. (مهر ۱۳۸۴)، *جنبش زنان و دموکراسی*، *مجله نامه*، شماره ۴۲، تهران، صص ۵۱ – ۴۶.
- صداقت، سعید و زاهد، زهرا. (۷۴ – ۱۳۷۳)، *نقشهای جنسیتی در تصاویر کتابهای درسی دوره ابتدایی، فرزانه*، دوره دوم، شماره ۵، زمستان ۷۳ و بهار ۷۴.
- فرشاد مهر، فریبا. (۱۳۸۳)، *نگاهی به حضور مدیریتی زنان در ایران و جهان*، *ریحانه*، فصلنامه فرهنگی و پژوهشی مراکز امور مشارکت زنان، شماره ۷، تابستان ۸۳.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴)، *چشم‌اندازهای جهانی*، (محمدرضا جلائی‌پور)، تهران، طرح نو.
- ماهنامه زنان، (از شهریور ۸۲ تا شهریور ۸۴)، شماره‌های ۱۲۴ تا ۱۰۵، تهران.
- مرکز اطلاعات و آمار زنان (شورای فرهنگی اجتماعی زنان)، *مجموعه تحقیقات علوم انسانی در حوزه مسائل زنان*، تهران، ۱۳۸۲.
- Bryman, A. (2001), *Social Research Methods*, Oxford: Oxford press.
- Faulks, K. (1999), *Political Sociology*, Edinburgh, Edinburgh press.
- Horton, B Leslic, R. (1970), *The Sociology of Social Problems*, New york, Meredith, Corporation press.

References

منابع

- Oberschall, A (1973), **Social conflict and Social Movement**, Englewood Cliffs, NJ, Prentice-Hall.
- Tilly, C. (1978), **From Mobilization To Revolution**, MA, Addison-Wesley.
- Zald, M. N. Mccarty, J. (eds) (1979), **The Dynamics of Social Movements**, Cambridge, MA, Winthrop.

